



بزرگداشت شهدای چالدران در اردبیل

از یادداشتهای دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی

دغدغه‌های انسانی

روز داوری؛ به بهانه درگذشت دکتر رضای طوسی

آنها که امروز شصت و سه، چهار یا پنج ساله‌اند، در زمان انقلاب، هفده، هجده یا نوزده ساله بودند. من هم در میان آنها بودم. ما را می‌توانستی نوجوانان مجدوب بنامی. مجدوب نسلی بودیم که گاهی فقط سه چهار سال بزرگ‌تر از ما بودند گاهی هم البته بیشتر. آنها را امروز نسل آرمانگرای انقلابی می‌نامند و به مثابه نسل متهم بارها موضوع بازجویی قرار داده‌اند. ما را به عنوان شاهدان به دادگاه فرابخوانید. از زبان ما هم بشنوید آرمانگرایان آن روزگار چند گروه بودند. یک گروه فرصت‌طلبان انقلابی بودند. تا یک روز قبل از پیروزی انقلاب خیلی منطقی و واقع‌گرا بودند، یکبار آتش گرفتند، آرمانگرا شدند.

گروه دوم کسانی بودند که سواد انقلابی داشتند. به قلم و گفتار آرمانگرا بودند. واژگان گرم گفتار انقلابی را با حرارت



می‌گفتند و می‌شنیدند. مجذوب ساحت کلام بودند. آنها بدون نام‌های بزرگ و آتشین نمی‌توانستند روزگار بگذرانند. این گروه در اوج روزگار انقلاب میان صحنه بودند اما هنگامی که مشت‌های گره کرده یک به یک وا شد و رسوا شد، سرد شدند، از صحنه بیرون رفتند و به کار و زندگی خود پرداختند.

گروه سوم کسانی بودند که خود را رسول می‌پنداشتند. خیال می‌کردند وظیفه دارند آرمان‌ها را محقق کنند. اگر توانستند به کلام و نصیحت، اگر نتوانستند به شلاق و زور و فریب. مناصب سیاسی را اشغال کردند و مانیفست تابعیت از حقیقت را پیش چشم مردم نهادند. مردم باید انتخاب می‌کردند به راه حقیقت خواهند رفت یا دشمنان شیطان‌اند. در صف دوستان می‌نشینند یا در صف دشمنان خواهند ایستاد. وای به حال کسی که به آرمان‌ها تعهد انقلابی نمی‌داد.

گروه چهارمی هم وجود داشت. دکتر رضای طوسی در آن شمار بود. شب پیش از دیار رفت. بعید می‌دانم کسی از نسل جدید حتی نامی از او شنیده باشد. شهرتی نداشت. اهل قلم و کلام آتشین نبود. نه تنها در منصب قدرتی حاضر نشد، بلکه در چهل و پنج سال بعد از انقلاب یک روز خوش ندید. بزرگان می‌دانند او که بود و چه نقش‌های شگرفی بازی کرد. از چه شجاعتی بهره داشت.



آرمان برای این گروه چهارم، یک مساله شخصی بود. آرمان دستاویزی برای حراست از خود بود. آرمان او را از پرتاب شدن در ابتدای روزگار حراست می‌کرد. نه تسلیم غوغاهای زمانه می‌شد نه از نیروهای امنیتی ترسی به خود راه می‌داد. در این سال‌های آخر چهره‌های تکیه‌دار داشت. اما چشمان و رفتارش مثل یک کودک معصوم و ساده بود.

من دانشجوی او بودم. یکی از بهترین اساتید علوم سیاسی بود. در موقعیتی نیستیم که از جایگاه علمی او سخنی بگوییم. اما در این سی سال گذشته هر وقت به ملاقاتش می‌رفتم، از میزان تواضع اش دست و پام را گم می‌کردم. با مهر و سادگی به من می‌نگریست. اغلب سکوت می‌کرد. من هم اغلب جرات سخن گفتن نداشتم و همه چیز به تماشا و تعارفات ساده و ذکر چند خبر می‌گذشت.

از آرمان و آرمان‌گرایی فقط شلاقی برای کتک زدن به خود ساخته بود. به آنهایی که از آرمانگرایی به قول شاملو «گندچاله دهانی» می‌دانستند با گذشت و مهر و صبر می‌نگریست. اگر بزرگانی مثل او نبودند، هیچ شاهدی برای دفاع از آرمان و آرمانگرایی نبود. قلیل‌اند، یک به یک از جهان چشم‌فرومی‌بندند، اما اسنادی بی‌بدیل برای روز داوری‌اند.

به گریبان هستند. اما مهارت کاستن آن را هم کم و بیش می‌آموزند. مردان سیاست هنگامی که پرچم حماسی استقرار عدالت و رفع تام و تمام ظلم را به دست می‌گیرند، از رنج خردورزی آسوده می‌شوند و خود و مردم را هلاک می‌کنند.

هیچ صدایی از درون بر نمی‌آید

زندگی سیاسی یک سوبه مادی و یک سوبه معنوی دارد. سوبه مادی اش قانون و سازمان‌ها و نهادها و احزاب و رسانه‌ها و منابع قدرت است. سوبه معنوی اش داستان‌های جدی گرفته شده در عرصه عمومی است. مطابق هر یک از این داستان‌ها مردم از جایی آغاز کرده‌اند، اینک رهسپار مقصدی دیگرند. افراد در این داستان‌ها جایی به خود اختصاص می‌دهند و متن زندگی شخصی‌شان را به نقش‌آفرینی در رخدادهای داستان وابسته می‌کنند. جوامع هر چه مدرن‌تر شوند، زندگی سیاسی متکثرتر می‌شود. گروه‌های متفاوت هر کدام با داستانی ظاهر می‌شوند و صحنه سیاسی به عرصه رقابت و رویارویی داستان‌های فراوان تبدیل می‌شود. سیاست به کانون خلق نظام‌های معنوی متکثر تبدیل می‌شود.

سه عامل هست که عرصه عمومی را از وجه معنوی تهی می‌کند. عامل نخست استبداد سیاسی است. هنگامی که یک گروه خیالی می‌کند تنها داستان اوست که مرجعیت دارد و همگان باید باز یگران یک داستان شوند، عرصه سیاست کانون معنابخش خود را از دست می‌دهد اگر قرار باشد عرصه سیاسی با یک داستان سازماندهی شود، دیگران احساس می‌کنند به جای آنکه بازیگر باشند، عروسک‌های خیمه‌سبازی‌اند. اکثر مردم تن می‌زنند و ترجیح می‌دهند در یک خلاء معنوی زندگی کنند.

عامل دوم، نقش‌آفرینی موثر نیروهای خارجی است. داستان در یک موقعیت مکانی مشخص ظهور می‌کند. بازیگران کم و بیش محدود و آشنا دارد. داستان‌های معنابخش عرصه سیاست، ممکن است گاهی از مرزهای ملی فراتر روند. اما تا اطلاع ثانوی هنوز این قلمروهای ملی است که زندگی داستان‌وار یک جماعت را امکان‌پذیر می‌کند.

عامل سوم، از کار افتادن ساختار مدیریتی کشور و ناتوانی در تامین امور مادی مردمان است. مردم دست به گریبان فقر و بی‌ثباتی دیگر به هیچ داستانی نمی‌انداختند.



داده بود. متفکران نیم قرن گذشته از محدودیت‌های خرد و اراده آدمی سخن می‌گویند و به عقل محتاط روی آورده‌اند.

سقوط یک سقف سنگین بار

مردم ممکن است هر روز نظری داشته باشند و در انتخاب‌هاشان خطا کنند. اما در دورانی که زندگی می‌کنیم همان مردم استوارترین تکیه‌گاه حقیقت‌اند. حقیقتی که سیاست‌مدار را از شاقول مردم دور کند، خود و مردم را هلاک می‌کند.

آنچه مردم را اصلی‌ترین تکیه‌گاه حقیقت در حیات سیاسی می‌کند، نسبتی است که مردم با مقتضیات زندگی دارند. زندگی خالی از شرارت نیست. اما در متن زندگی توازن به نفع خیر و صلح و دوستی جاری است. زندگی خیال‌اندیشی‌های سست‌گرا بر نمی‌تابد. مردم با رنج و فقر و تبعیض دست

فقط تا حدی می‌توانیم

شرط شرافت آگاهی‌های ما گوش سپردن به ندای تجربه‌های بشری است. باید گوش‌های شنوا داشته باشیم و فهم‌های خود را باز آفرینی کنیم. «می‌توانیم» کانون آگاهی‌های مادی نیم قرن گذشته بود. مادر پرتو «می‌توانیم» نسبت به خود و عالم، یک نظام آگاهی ویژه اختیار کردیم. اینک شرافت‌مندان است که در پرتو تجربه‌های جمعی مان، به سنجی دیگر از آگاهی تن بسپاریم که کانونش «نمی‌توانیم» یا «فقط تا حدی می‌توانیم» است.

از خود فردی یا جمعی مان تصویری قهرمان گونه داشتیم. خیال می‌کردیم کوه‌ها را جا به جا خواهیم کرد. ظلم و نابرابری و تبعیض را از دایره زمین بر خواهیم برداشت. کشوری خواهیم ساخت که برای همه جهانیان نمونه باشد. همراه با توسعه و عدالت و آزادی، معنویت و رشد و شکوفایی فردی را هم به اوج خواهیم رسانید. کمر آمریکا را خواهیم شکست. اسرائیل را از صفحه روزگار بر خواهیم داشت. نظام با همه اپوزیسیون‌های رنگارنگ‌اش همین طور فکر می‌کردند. منازعه بر سر آن بود که یکی به دیگری می‌گفت: تو نمی‌توانی من می‌توانم.

ما برده سایه‌های دراز خود بودیم.

آگاهی به شرطی در وضعیت امروز شریف است که به ندای واقعیتی که پیش روی ماست، گوش بسپارد. «می‌توانیم» مستمان کرده بود. سرمان به هوا بود و در چاله‌های پیش پای خود افتادیم. باد به غیب ما انداخته بود. نخوتی شگرف داشتیم. دیگران را به حساب نیاوردیم. از هیچ شکستی درس نیاموختیم. بلکه به انبار کینه و خشم خود نسبت به واقعیت افزودیم.

آگاهی تابع «فقط تا حدی می‌توانیم» آنهاست. اگر بخت یارمان شود و خدا بخواهد از سنخ دیگری است. با روحی تسلیم به محدودیت‌های وجودی آدمی آغاز می‌شود. تجربه‌های بشری و واقعیت‌های سترگ پیرامون خود را گردن می‌نهد. دیگران را به حساب می‌آورد. آذوقه زندگی‌اش به جای آنکه خودبینی و نفرت باشد، دگردوستی و همبازی است.

او مانع عصر جدید در آغاز ظهور خود، آگاهی از سنخ «می‌توانیم» خلق کرد. دستاوردهای تکنیکی‌اش فراوان بود. اما فجایع بزرگی هم خلق کرد. ما هنگامی در چاله این سنخ از آگاهی افتادیم که مدرنیته خود به بازگشت فرمان

نبرد چالدران

شکستی که هویت ایرانی را تثبیت کرد

* ترجمه گزارشی از: مونا حجت انصاری / تهران تایمز

گزارش یک مرثیه

مرثیه بخش بزرگی از مراسم عزاداری ایرانیان است. مرثیه نه تنها به عزاداران اجازه می دهد غم و اندوه خود را ابراز کنند، بلکه با بازخوانی داستان زندگی فرد متوفی، خاطرات او را زنده نگه می دارد. هر کسی که با مرثیه یاد شود شخص مهمی است. در مراسم عمومی، یکی از شخصیت های مهم تاریخی، ملی یا مذهبی است و در مراسم خصوصی، عضو از دست رفته ی یک خانواده.

صد هانفر که روز یکشنبه در یک مراسم عزاداری در شهر اردبیل شرکت کردند، این سنت دیرینه ی ایرانی را پاس داشتند. به دور از سرمای شدید شهر، یک مرثیه خوان در مقابل جمعیت عظیمی در یک اتاق سرپوشیده ایستاده بود. شخصیت هایی که برایشان مرثیه سر می داد، شهدای جنگ چالدران بودند که بیش از پنج قرن پیش جان باختند.

با یکی از شرکت کنندگان درباره ی اهمیت جنگ چالدران برای مردم منطقه صحبت کردم: «نبرد چالدران برای ما یکی از هزاران درگیری دیگر در تاریخ طولانی و پرمجاری ایران نیست. شهدای چالدران ایرانیانی تلقی می شوند که حاضر بودند برای حفظ هویت و ارزش های خود جان خود را فدا کنند. این اتفاق بیش از ۵۰۰ سال پیش رخ داد، اما آنچه ایرانیان آن زمان برایش جنگیدند هنوز هم مهم است.»

در نبرد چالدران چه اتفاقی افتاد؟

زمان سال ۱۵۱۴ میلادی است؛ مکان، دشت های پرگرد و غبار چالدران. سربازان ایرانی به رهبری شاه اسماعیل اول صفوی در مقابل نیروهای خلافت عثمانی ایستادند. ایرانیان دلایل مهمی برای جنگیدن داشتند، اما مخالفان آنها بسیار مجهز تر بودند. عثمانی ها سلاح های به روزی داشتند که پس از برخورد با سربازان امپراتوری بیزانس با آن ها آشنا شده بودند.

سالار سیف الدینی، پژوهشگر و کارشناس سیاست و تاریخ قفقاز جنوبی، به تهران تایمز گفت: «ایرانی ها در نهایت جنگ را باختند. ایران شهر تبریز و بخش های زیادی از مناطق شمالی خود را از دست داد. اما آنچه از جنگ چالدران به دست آورد به بازگرداندن آنها کمک کرد.»

این کارشناس افزود که ایرانیان پس از یک دوره طولانی حاکمیت اعراب درک کردند که هویت آنها بار دیگر در معرض تهدید قرار گرفته است و برای محافظت از آن باید مقاوم تر شوند. «آنچه از خاکستر شکست برخاست، حس شدیدی از وحدت ملی بود.»

صفویان به عنوان اولین سلسله مستقل سیاسی از زمان فتح ایران توسط اعراب شناخته می شوند. بنیانگذار سلسله، شاه اسماعیل اول، اسلام شیعه دوازده امامی را به دین رسمی ایران تبدیل کرد، اقدامی که قرن ها حاکمیت سنی را به چالش کشید، هویت ایرانی را شکل داد و آن را از تار و پود همسایگان جدا کرد.

اما عثمانی ها که چشم به توسعه ارضی و ادعای خلافت اسلامی داشتند، این اقدام را چالشی غیرقابل تحمل می دانستند. سیف الدینی اظهار داشت: «در حالی که در ظاهر به نظر می رسد ایران فقط مقداری از خاک خود را از دست داده است، برای کسانی که در آن زمان در این کشور زندگی می کردند اینطور نبود. عثمانی ها می خواستند مانند امویان و عباسیان بر جهان اسلام حکومت کنند. به همین دلیل است که مبارزه ی ایران نه فقط علیه یک قدرت خارجی، بلکه مبارزه ای برای حفظ جوهره آنچه ایرانیان را ایرانی می کرد، بود.»

این آگاهی جمعی در نهایت منجر به تجدید قوا در دوران شاه عباس اول شد، که بر اساس درس هایی که از جنگ چالدران گرفته بود، سرزمین های از دست رفته را بازپس گرفت و ایران قدرتمند و متحدی را ایجاد کرد.

در مراسم روز یکشنبه اردبیل، مردی را با فرزند خردسالش بیرون از مراسم دیدم. کمی بعد مادرش از راه رسید. مادر با پسرش به زبان آذری صحبت کرد و از او درباره ی روزش پرسید. در پاسخ، کودک شروع به خواندن مرثیه ای کرد که در مراسم شنیده بود و به آرامی به سینه ی خود زد - این نیز یکی دیگر از آداب و رسوم رایج ایرانیان در هنگام عزاداری است. پدر گفت: «این دومین باری است که چنین مراسمی برای بزرگداشت شهدای چالدران برگزار می شود. من حتما حسین را هر سال به اینجا خواهیم آورد.»



▲ شاه اسماعیل اول بنیانگذار سلسله صفویه

▼ سلیم یکم، سلطان عثمانی



▼ مزار شهدای جنگ چالدران

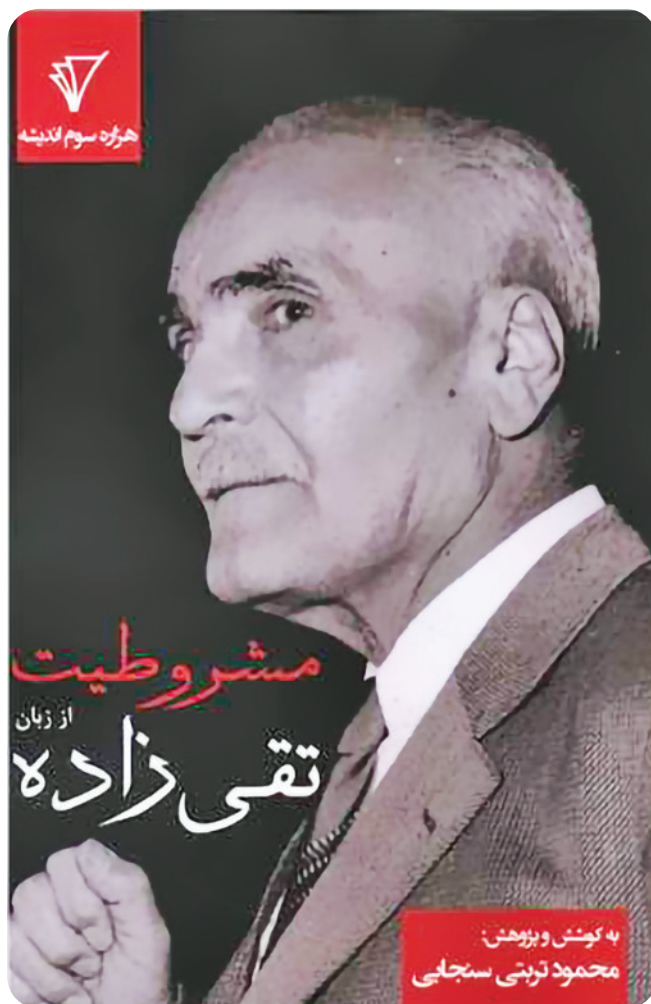




نگاهی به کتاب «مشروطیت از زبان تقی زاده» مصاحبه‌ها و خاطرات محمود تربتی سنجابی



اشاره: محمود تربتی سنجابی، روزنامه‌نگار سال‌های دور و از پرورش‌یافتگان موسسه مطبوعاتی اطلاعات در اواسط دهه ۱۳۳۰ است. وی از سوی دایی خود استاد محمد جواد تربتی، مدیر نشریه چپ‌گرای پولاد به روزنامه اطلاعات راه یافت و با سردبیران پیشکسوتی نظیر مجید دوامی، تورج فراز مند، علی اصغر صدر حاج سید جواد، مهندس کر دیچه، مهدی بهر مند، سیروس پر هام، منوچهر سعید وزیری، انور خامه‌ای، غلامحسین صالحیار، ارونقی کرمانی و... همکاری داشته است. تربتی در سال‌های روزنامه‌نگاری مصاحبه‌های متعددی با سیاستمدارانی چون سید حسن تقی‌زاده، امیرعباس هویدا، بدیع‌الزمان فروزانفر و ثریا اسفندیاری بختیاری همسر دوم محمدرضا شاه داشته و تالیفات و آثاری چون «حکومت‌های محلی در انگلستان»، «قربانیان باور به احزاب سیاسی ایران»، «کودتا سازان»، «پنج گلوله برای شاه»، «سه مرد در برابر فریب تاریخ»، «۶۶۶ روز با مصدق»، «زندگی و مرگ یک نخست‌وزیر»، «ایران هرگز نمی‌میرد» و... در کارنامه وی وجود دارد. مقاله زیر برگرفته از یادداشت او درباره کتاب «مشروطیت از زبان تقی‌زاده» است



در دی ماه ۱۳۳۷ که نگارنده عضو هیات تحریریه روزنامه اطلاعات بودم، از سوی محمد درخشش (رئیس جامعه معلمین ایران)، دعوت نامه‌ای دریافت داشتم که برای شنیدن سخنرانی سید حسن تقی‌زاده عصر روز دوشنبه ۲۹ دی ماه در باشگاه مهرگان حضور پیدا کنم. موضوع سخنرانی مشاهدات عینی سید حسن تقی‌زاده از تاریخ مشروطیت ایران، خاصه واقعه باغ شاه و معروف به «یوم التوب»^۱ بود.

ساعت شش بعدازظهر، تقی‌زاده پشت تریبون قرار گرفت. لحظاتی به شنوندگان نگاه کرد، چشمش به مرحوم صدراالاشرف افتاد که به تازگی به جای اوریاست مجلس سنارا احراز کرده بود و دقایقی پیش به جلسه سخنرانی وارد شده بود و در ردیف جلو حاضرین دنبال صندلی خالی می‌گشت. سرانجام در صندلی برابر تریبون سخنران نشست.^۲

قرمز. تصویری از جوانی همسرش در ردیف پایین قفسه کتابخانه به چشم می‌خورد. میز کار بزرگی مشرف به پنجره باغچه خانه با چند عسلی لهستانی دیده می‌شد. یک رادیوی نسبتاً بزرگ میله قدیمی «شاولورنس» ساخت آلمان در قسمت زیرین قفسه کتابخانه جلب توجه می‌کرد. راس ساعت مقرر، تقی‌زاده و همسرش به کتابخانه وارد شدند.

تقی‌زاده به همسر آلمانی خود آدینه (عطیه خانم) شدیداً عشق می‌ورزید. چنان‌که او دل‌بستگی داشت که حاضر نبود لحظه‌ای دور از او باشد. به همین جهت در طول جلساتی که در خدمت او بودم همواره «عطیه خانم» در کنارش قرار داشت. او در خواستش از من این بود که ترجمان احساسات و عواطف او نسبت به همسرش در روزنامه باشم. بی‌مناسبت نمی‌بینم که در اینجا عین گفته تقی‌زاده را در باره همسرش نقل کنم: می‌گفت «خدا این زن را به من بخشیده، به همین خاطر هم «عطیه» خواندمش؛ روزی که برای اولین بار او را دیدم، حداکثر خوبی را در چشم‌های معصومش نظاره کردم. یک دنیا زیبایی بود. در کوتاه زمانی زندگی بزرگی را با او آغاز کردم. خنده‌اش، گریه‌اش صمیمی است. او مهری بزرگ به من دارد، مهری که عاریتی نیست. من هر چه دارم از او دارم. او زندگی من است. در بیماری ام‌اندبه می‌کند. من اشک‌هایش را دیده‌ام. شما این‌ها را بنویسید. می‌خواهم همه آن را بدانند که او عطیه خداوندی است.» در آخر هم اضافه کرد: «در حیات سیاسی و زندگی خصوصی من دو

سخنرانی تقی‌زاده دو ساعت به طول انجامید ولی ناتمام ماند. عمده مطالب آن را نگارنده در شماره ۳۰ دی ماه ۱۳۳۷ در روزنامه اطلاعات درج کردم. در پایان جلسه، زنده‌یاد درخشش از تقی‌زاده درخواست کرد در جلسات دیگر به گفتار خود ادامه بدهد. وی نیز پذیرفت مجموعاً سه جلسه صحبت کرد.

مطالبی که از سخنرانی‌اش در روزنامه اطلاعات درج شد، گزارش‌های تندنویسی نگارنده بود با ویرایش سردبیر آن به نحوی منقح که مطلوب آقای تقی‌زاده قرار گرفت، به طوری که ضمن تماس با عباس مسعودی، مدیر و صاحب موسسه اطلاعات، آمادگی خود را جهت قرار دادن دست‌نویس یادداشت‌ها و نوشته‌هایش را به نگارنده اعلام داشت، با این شرط که بعد از تنظیم و ویرایش، سلسله گفتارهای ایشان قبل از چاپ از نظرشان بگذرد و چنین شد که نگارنده طی چند هفته به منزل آقای تقی‌زاده در قلیچک، خیابان دولت، محله قنات، می‌رفتم و ساعتی را به مصاحبت با این چهره صاحب نام تاریخ انقلاب مشروطیت می‌گذراندم.

ساعت ۴ بعدازظهر یک روز نسبتاً سرد و بارانی زمستان به دیدار تقی‌زاده رفتم. خدمتکار خانه مرا به کتابخانه راهنمایی کرد. اتاق کار و کتابخانه تقی‌زاده در طبقه دوم و نسبتاً بزرگ بود، با چند میز چرمی قدیمی به رنگ

عقاید ابوالعباس ایرانی شهری



دکتر حسن انصاری قمی

این مطلب در پاسخ به این پرسش نوشته شده است: «آیا به ابوالعباس ایرانی شهری به زبان پارسی «وحی» می شد؟»
ایرانشهری از متقدمان فلسفه و علوم عقلی در ایران است و در دوره اسلامی جز و نخستین حلقه های فلسفه یا حکمت در پیوند با اندیشه و خرد و باورهای ایرانی ظهور کرده است. بنابر این هر نوشته و اطلاعی که در بر دارنده آگاهی تازه ای درباره او و عقاید و آثارش باشد، اهمیت زیاد دارد.

و آخر هلاک شد.»

آنچه از ابوالعباس ایرانی شهری از آثار بیرونی و ناصر خسرو نقل شده نشان می دهد او دانشمندی اهل فلسفه و علوم طبیعی با آرای نظری و فلسفی ویژه بوده و حداکثر چنانکه بیرونی در تحقیق ما لهند می گوید به ادیان (یعنی دست کم ادیانی که پیش از او موجود بوده) اعتقاد نداشته و به نوعی باور و منظومه / مکتبی فکری دعوت می کرده. از عبارت بیرونی مطلقاً بر نمی آید که ایرانی شهری مدعی وحی خاص برای خود بوده و یا خود را پیامبر فرستاده شده به سوی عجم (ایرانیان) می پنداشته. سهل است بیرونی تصریح می کند که ایرانی شهری مخالف ادیان بوده و مانا از عبارت او چنین بر می آید که با منظری فلسفی اصولاً با دعوی ادیان؛ هر دینی مخالف بوده. به همین دلیل هم در کتاب مقالاتش آرای ادیان را بدون هیچ گونه حب و بغضی و یا تعصبی له و یا علیه نقل می کرده، این در حالی است که ایرانی شهری کتاب بیان ادیان مخالف ادیان نیست. بلکه او خود را آورنده وحی جدید آن هم برای ایرانیان می دانسته کما اینکه سلمان فارسی را هم پیامبر ایرانیان می پنداشته. آشکار است که کسی که چنین باوری درباره سلمان و خود داشته و مدعی وحی و نزول فرشته ای به نام هستی بر خود بوده بسیار بعید است که عالمی فیلسوف با اندیشه های طبیعی درباره هیولی و ماده باشد که بیرونی و ناصر خسرو بدان اشاره ها دارند. چنین کسی با چنان ادعایی درباره دین و وحی مخصوص به خود طبعاً نباید در کتاب مقالاتش باورهای ادیان دیگر را بدون دوری و تعصبی نقل کند و اصلاً چرا باید چنین «پیامبر» خود خوانده ای کتاب مقالات بنویسد و یا در فلسفه و مسائل طبیعت آثار متعدد نوشته باشد؟

ایرانشهری کتاب بیان ادیان طبعاً باید تعصب دینی درباره خود می داشت و با ادیان دیگر مخالفت می ورزید و یادست کم موضع می داشت نه اینکه چنانکه بیرونی گفته در نقل باورهای ادیان دارای نوعی تسامح و انصاف در نقل آراء و باورهایشان باشد. توجه کنید که ایرانی شهری کتاب بیان ادیان درست است که اختلاف پیامبران را نه به خود آنان بلکه به تفاسیر و تصرفات امت ها و مؤمنان به آنان رجاع می داد و در واقع به نوعی هماهنگی ادیان و شاید وحدت ادیان باور داشت اما هر چه بود با تفاسیر امت های انبیای پیش از خود طبعاً موافق نبود و اگر او نویسنده کتاب مقالات یاد شده از سوی بیرونی بود می بایست این اختلافات پسینی در میان باور مردمان به انبیاء را به نقد می کشید نه اینکه نسبت به آن باورهای تفاوت می بود و به تعبیر بیرونی کتاب مقالاتش بیرون از «میل و مذهب» می بود.

به دیگر سخن ابوالعباس ایرانی شهری احتمالاً گرایشی شبیه محمد بن زکریای رازی درباره ادیان و باورهای متکی بر وحی داشته و احتمالاً مانند رازی مخالف وحی و دین وحیانی بوده و به نوعی عقل گرایی فرامی خوانده است. در حالی که ایرانی شهری کتاب بیان ادیان نه تنها مخالفتی با وحی نداشته بلکه مدعی بوده که بر خود وحی وحی هم می شود. وانگهی از عبارات بیان ادیان بر می آید که این «محمد بن محمد ایرانی شهری» را پیروانی بود (احتمالاً در بلخ (۵) که موطن صاحب بیان ادیان هم هست) و از اینکه می گوید: «و آخر هلاک شد» بر می آید که گویا دست آخر به سبب ادعای نبوت به قتل آمده بود. بدین ترتیب او در شمار منتبیین و احتمالاً شخصیتی شبیه المقنع داشت.

با این حساب تا اطلاع ثانوی و پیداشدن منابعی تازه باید «ابوالعباس ایرانی شهری» را شخصی غیر از «محمد بن محمد ایرانی شهری» به حساب آورد.

آنچه را هم که برخی نویسندگان اخیراً با یکی دانستن این دو قرآنی اشتباه از کتاب ابوالعباسی درباره کتاب هستی / هستی دادا ایرانی شهری و در تحلیل کلمه هستی با عنایت به آرای فلسفی ابوالعباس ایرانی شهری در کتاب های بیرونی و ناصر خسرو ارائه داده اند همه را باید در شمار نوعی «تخلیص» قلم برد.

ابتکار جالب کتابخانه ای در لندن

دریافت مادام العمر کتاب

کتابخانه مستقلی در لندن به نام «Heywood Hill» به تازگی اعلام کرد برای بزرگداشت ۸۰ سالگی این کتابخانه جایزه ای تحت عنوان «کتابخانه مادام العمر» طراحی کرده است. برندگان این جایزه هر ماه یک کتاب به دلخواه خود انتخاب می کنند و مسئولان کتابخانه موظفند بدون دریافت هزینه از او کتاب را برای او بفرستند و این روند تا پایان عمر فرد ادامه خواهد یافت.

به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا) به نقل از Bookstr - بنابر گفته مجله «گاردین» برندگان این جایزه ممکن است از سراسر دنیا باشند و محدودیتی در این زمینه وجود ندارد و می توانند کتاب های تازه منتشر شده را انتخاب و به کتابخانه سفارش دهند. برای شرکت در این مسابقه باید کتاب مورد علاقه خود را به کتابخانه معرفی کنند و برنده به صورت اتفاقی و نه بر طبق یک قانون خاص انتخاب خواهد شد.

قوانین مربوط به معرفی کتاب مورد علاقه به شرح زیر است:

عنوان کتاب باید به انگلیسی باشد (یا به انگلیسی ترجمه شده باشد)

کتاب های معرفی شده باید پس از سال ۱۹۳۶ و پس از افتتاح این کتابخانه منتشر شده باشند.

«کارین شورر» که سه سال ها یکی از فرستندگان این مجموعه است در این باره به مجله «گاردین» گفت: «برنده این جایزه تجربه عجیبی را در زندگی به دست خواهد آورد. همه مردم دنیا مشتاق این جایزه شده اند. هر کسی که برنده این جایزه شود دیگر برای خرید کتاب در زندگی اش پولی پرداخت نخواهد کرد.»

نفر دوم برنده این جایزه نیز دارای اشتراک یک سال کتاب رایگان از این کتابخانه و کتابفروشی وابسته به آن خواهد شد. نفر سوم نیز به مدت یک سال و هر دو ماه یک بار می تواند کتابی را سفارش دهد و به صورت رایگان از این کتابخانه دریافت کند.

شرکت برای عموم مردم دنیا آزاد است.



بر آمدن تشیع ایرانی در شاهنشاهی آل بویه / ۳ مرداویج ووشمگیر / درنگی در تکانه زبیریان



سید مسعود رضوی

«در آغاز قرن سوم، خلافت عباسی تحت تأثیر عوامل متعدد و مختلفی رو به ضعف نهاد و همین امر زمینه را برای ایجاد نهاد «امارت» و در نتیجه تشکیل سلسله‌های مستقل و نیمه مستقل حاکم در جای جای قلمرو اسلامی فراهم کرد. وقتی امیران و سرداران، از خلفای عباسی منشور امارت برخی ایالات و ولایات را می‌گرفتند، به آن «امارت استکفاء» می‌گفتند اما وقتی سرداری، خود بر منطقه‌ای غلبه می‌کرد و سپس با ابراز اطاعت نسبت به خلیفه، منشور ولایت مذکور را می‌گرفت آن را «امارت استیلاء» می‌خواندند. از آنجا که تنها راه مشروعیت بخشیدن به حکومت، ایجاد پیوند با دستگاه خلافت بود، سران و سرداران در رقابت با یکدیگر برای جلب رضایت خلیفه و کسب منشور تلاش می‌کردند و خلیفه نیز با استفاده از این قضیه، ضمن دادن منشور به برخی و سلب مشروعیت از بعضی دیگر، زمینه اختلافات داخلی میان این رقیبان و نابودی آنها به دست یکدیگر را فراهم کرد و مقصودش از این کار ایمن ماندن دستگاه خلافت از زیاده طلبی ایشان بود. سختگیری دستگاه خلافت در اعطای منشور به همه این سرداران، آنها را به فکر انداخت تا منبع مشروعیت بخش دیگری را جستجو کنند.

ترجمه بسیاری از آثار عهد ساسانی به عربی در دوران فعالیت نهضت شعوبیه و انتقال عقاید و اندیشه‌های ایرانی به جهان اسلام، راه تقلید از شاهان ساسانی را هموار کرده بود (Busse, ۱۹۷۳: ۴۹). ارتباط مستقیم شاه با آسمان و در نتیجه جایگاه منبع و رفیع شاه در آن اندیشه، توسل به آن را به عنوان مناسب‌ترین راه برای سرداران ایرانی جلوه گر ساخت. بدین معنی که آنها با تمایز قائل شدن میان اعتقادات و ارزش‌های اسلامی با آداب و رسوم بدوی اعراب، ضمن ابراز جدیت در پذیرش و حمایت از دین اسلام، خود را به اشراف یا اشخاص اساطیری ایران قبل از اسلام منتسب می‌ساختند تا مشروعیت یابند. بدین ترتیب آنها با تداوم بخشیدن به بسیاری از آداب و رسوم باستانی خود که منافاتی با اسلام نداشت، عملاً اسلام را از تفسیر تنگ‌نظرانه و عصبیت‌آلود قومی رها کردند.» (مرداویج و اندیشه‌های شاهنشاهی ساسانی، نوشته محسن رحمتی و سید علاءالدین شاهرخی، ماهنامه پژوهش‌های تاریخی، خرداد ۱۳۹۱، دوره ۴، شماره ۱، ص ۱۸)

مرداویج (مرداویز) پسر زبیر، کار خود را در اوایل قرن چهارم آغاز کرد. او اصلاً از مردم گیل بود که با مردم دیلمان، به ناصر کبیر پیوست و در زمره سپاهیان دولت علویان طبرستان درآمد. به دنبال اختلاف و نزاع‌های بی‌درپی که میان داعی صغیر با برخی از سران گیل و دیلم روی داد و پیشتر اشاره کردیم، مرداویج هم همراه با آن دسته از گیل و دیلمان رنجیده خاطر، به سامانیان پیوست. او سپس در جریان شورش اسفاریج شیرویه علیه داعی علوی در ۳۱۶ هـ.ق، به سپاهیان اسفاریج پیوست و داعی صغیر را به انتقام مرگ داعی خود هروستدان که بسیار بدو دل بستگی داشت، به قتل رساند.

با تشکیل دولت اسفاریج بن شیرویه در مناطق مرکزی ایران و حاشیه شرقی زاگرس، مرداویج به عنوان یکی از سرداران اسفاریج، طرف توجه قرار گرفت و به حکم وی در زنجان زمامداری یافت. هنگامی که نارضایتی عمومی از اسفاریج بسیار شد، مرداویج طغیان کرد و در سال ۳۱۹، او را به قتل آورد. آنگاه حکومتی جدید را در ری و قزوین پایه گذاری کرد که در تاریخ به آل زبیر معروف شده است. به تدریج قدرت خود را تا طبرستان و گرگان در شرق و شمال و تادینور و اصفهان در غرب و جنوب گسترده ساخت. این قلمرو از یک سو با سامانیان و از دیگر سوی با مناطق نفوذ خلفای عباسی پهلو می‌زد. چون مهیای جنگ بزرگ نبود، از در سیاست و تردید و با اظهار اطاعت نسبت به خلیفه و امیر سامانی، پایه‌های حکومت خود را مستحکم کرد.

در شعبان سال ۳۲۲ رقیب دیلمی وی، علی بن بویه به کار خود را آغاز کرد و بر فارس استیلا یافت. خلیفه برای تضعیف مرداویج و ایجاد تفرقه میان فریقین، به سرعت منشور حکومت آن ایالت را برای پسر بویه صادر کرد. مرداویج از این ماجرا سحت رنجید و بنای مبارزه با خلافت را نهاد. لاجرم برای جدایی انداختن بین خلیفه و علی بویه، سپاهیان خود را به خوزستان گسیل داشت و در شوال ۳۲۲، پس از غلبه بر عمال خلیفه، آن ایالت را نیز تسخیر کرد. در این زمان فکر تازه‌ای را پیش گرفت و صحنه را برای احیای شاهنشاهی ساسانی آماده کرد. مسعودی روایت می‌کند که پس از غلبه بر خوزستان، مرداویج یکباره تغییر روش داد و ضمن ترتیب تاج و تخت برای خود، ادعای پادشاهی کرد (مسعودی، مروج الذهب، جلد ۴، ص ۳۸۲). عصیان مرداویج

در اوایل خلافت الرازی بالله رخ داد و باز هم به گفته مسعودی، تختی از طلا و جواهر نشان ساخت و جبه و تاجی از طلا برای او ساختند که همانند تاج انوشیروان پسر قباد بود و باقسام جواهر آراسته شده بود. این مسکویه، شرح مفصل و دقیقی از تاج و تخت مرداویج و رسوم دربار وی داده است (این مسکویه، تجارب الامم، جلد ۵، ص ۱۸۰).

مرداویج در منطقه گیل آبادی، ساختمان‌ها و ایوان‌هایی را با تاق‌های بلند و استخر و گردشگاه به سبک ساختمان‌های قدیم خوزستان ساسانی ساخته بود. ابن اثیر و مسکویه نوشته‌اند: وی به قصد تاج‌گذاری نیز، به والی و کارگزارشدر خوزستان دستور داد تا ایوان مدائن و طاق کسری و باقیمانده تیسفون را به صورت گذشته‌اش بازسازی کند تا وی پیش از پیروزی بر خلیفه عباسی، آن کاخ باستانی را تختگاه سازد و به این ترتیب عظمت شاهنشاهی نیاکان را تجدید نماید. پس از این مقدمات، مرداویج، عنوان شاهنشاه بر خود نهاد که لقب عمومی و رسمی شاهان ساسانی بود. (ابن مسکویه، تجارب الامم، جلد ۵، ص ۱۸۰ و ابن اثیر، الکامل، جلد ۸، ص ۳۰۲). اما اتفاقی رخ داد که این آرزوها و شاید اوها را بر باد داد.

مورخان در احوال مرداویج نوشته‌اند با فرار سیدن جشن سده، او برگزاری این جشن به گونه‌ای ترتیب داد که از حدود تکلف و تجمل متعارف در دربارها خارج بود. علاوه بر این بر اثر اصرار به جزئیات و ایرادهای زیاد، بالاخره برخی کارگزارانش به ستوه آمدند و فردای این جشن در سوم ربیع الاول ۳۲۳ به دست چند تن از غلامان ترک به قتل رسید. آرزوهایش به باد رفت. علی اصغر فقیهی در کتاب مهم و ارزشمندی که با عنوان «آل بویه» نوشته، به این

نکته پرداخته و معتقد است: به رغم آنکه برخی محققان به خطا تصور کرده‌اند که مرداویج در ابتدا قصد احیای شاهنشاهی ساسانی را داشت لیکن در حین مواجهه با مشکلات از این امر عدول کرد و راه مسالمت با خلیفه را پیمود، از این فقره پیدا است او اگر چه بیش از چهار سال حکومت کرد اما فقط در پنج ماه پایانی حکومت خود (از شوال ۳۲۲ تا سوم ربیع الاول ۳۲۳)، در پی احیای شاهنشاهی ساسانی بود. (فقیهی، آل بویه، سال ۱۳۶۶، ص ۷۴) می‌توان پرسید که در این پنج ماه، چه تحولی در حکومت و اندیشه و زندگی مرداویج به وجود آمد که ایده بازگشت به شاهنشاهی ساسانی را به انتخاب کرد؟ چه عوامل و مسائلی او را بدین کار ترغیب کرد؟ یا با چه مشکل یا مشکلاتی روبرو شد که برای حل و فصل آن، در دل خلافت یا برای جایگزینی خلافت، بر ساختن دوباره شاهنشاهی ساسانی را بر گزید و به جد در آن کوشید و شاید همین امر و شتاب در آن جانش را گرفت؟

پس از این واقعه یعنی کشته شدن مرداویج در سال ۹۳۵/۳۲۳ به دست غلامان ترک خود، بلافاصله امپراتوری زبیریان از هم پاشید و این سلسله تنها در استان‌های دریای خزر تا اواسط قرن پنجم هجری / یازدهم دوام یافت. پس از قتل مرداویج در صفر ۳۲۳، بیشتر سپاهیان با ووشمگیر بیعت کردند. حاکمیت ووشمگیر به نگرانیهای دشمنان زبیریان دامن زد، زیرا امارت ری و جنگاوریهایی دوره حکومت مرداویج، از ووشمگیر جنگجویی کارآمد ساخته بود. بدین سبب، دشمنانش بنا را بر جنگ با وی نهادند. او با کمک امیر نصر سامانی و سرداران و لشکریان وی، مدت‌ها با اماکان کاکلی و امرای محلی و بیش از همه بارکن‌الدوله و پسران بویه جنگید و در الموت و ری و سمنان و خاصه در طبرستان و ساری و آمل، جنگهای خونین را پشت سر گذاشت و پیروزیهایی و شکستهای بسیار به نامش رقم خورد.

درباره دین و آیین ووشمگیر سخنان بسیار گفته و نوشته شده است. برخی او را زرتشتی دانسته‌اند. نقل کرده‌اند که بر طبق رسوم امرای زرتشتی ووشمگیر را همراه کشاورزان به کاشتن برنج و نشای آن اشتغال داشته است. اما می‌دانیم که نواحی دیلم و مشرق گیلان به اعتقادات زیدیان پایبند بوده‌اند و حک شدن شهادتین و آیه قرآن بر سکه‌های ووشمگیر که در سال ۳۴۷ ضرب شده، نشان دهنده اعتقاد او به دین اسلام است.

سرانجام با برآمدن خاندان بویه، ووشمگیر به شکلی نامنتظر در گذشت. در پایان سال ۳۵۶ ووشمگیر در حالی که فرماندهی سپاهی عظیم را بر عهده داشت، خود را برای جنگ با رکن‌الدوله آماده کرد. اما در اولین روز از محرم سال ۳۵۷، هنگام شکار، از اسب نوبایی افتاد و جان سپرد. از آن پس پسران بویه، با انگیزه و قدرت بسیار، امپراتوری خود ایجاد کردند و صد و پنجاه سال زمام امر شاهنشاهی و خلافت را توأمان در اختیار گرفتند. اما این پایان کار زبیریان نبود.

پسر ووشمگیر به اسم بیستون مدتی در جبال و طبرستان کز و فری داشت. با مرگ بیستون، یکی از معروفترین شاهان زبیری قابوس بن ووشمگیر ملقب به شمس‌المعالی به قدرت رسید و او بعد از برادرش بیستون چهارمین پادشاه زبیریان محسوب می‌شود. وی مردی ادیب و شاعر و خوشنویس بود و اشعاری را به فارسی و عربی می‌سرود و دربارش به مرکز برای حمایت از دانشمندان بدل شده بود. قابوس در سال ۳۶۷، در گرگان به تخت نشست. تعداد زیادی از فرماندهان و لشکریان زبیری، قابوس را به پادشاهی برگزیدند. او دو دوره حکومت کرد. دوره نخست به آرامی گذشت، اما بعد از مرگ رکن‌الدوله، فرمانروای آل بویه، سرزمین‌های تحت حکومت او میان سه پسرش عضدالدوله، مؤیدالدوله و فخرالدوله تقسیم شد. عضدالدوله و مؤیدالدوله با فخرالدوله اختلاف پیدا کردند و بین آن‌ها جنگ در گرفت. فخرالدوله به قابوس پناه برد. قابوس از تسلیم فخرالدوله به برادرانش امتناع کرد و میان آن‌ها جنگی در گرفت که قابوس و فخرالدوله شکست خوردند و او به خراسان پناه برد.

قابوس حدود ۱۸ سال از حکومت باز ماند و در پناه دربارهای دیگر می‌زیست؛ اما با مرگ عضدالدوله و تضعیف آل بویه، وی با کمک یاران طبری و دیلمی خود، به گرگان حمله کرد و توانست آن را از آل بویه پس بگیرد و دوباره بر تخت بنشیند. قابوس تا سال ۴۰۳ هجری حکومت کرد و بر دامنه متصرفات خود از سوی مغرب افزود و گرگان، چالوس و رویان را ضمیمه قلمرو خود کرد و برخی قلاع قوس را فتح نمود.

عجیب آنکه قابوس در اواخر عمر به سنگدلی و خشونت رو کرد و قتل پرده‌دار محبوب و مخصوص خود، نعیم، که مرد در ستکاری بود، موجب شورش لشکریان و عزل وی از حکومت شد. بعد از قابوس، فرزندش منوچهر به حکومت رسید و کسانی را که برای قتل پدرش توطئه کرده بودند، اسیر کرد و دستور قتل آن‌ها را داد. آرامگاه وی در برج گنبد قابوس است، که به دستور خودش ساخته شده بود.



چهل سال پیش در همین روز

تمامی مطالب از روزنامه اطلاعات روز چهارشنبه ۱۹ دی ماه ۱۳۶۳ (برابری ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۰۵ و ۹ ژانویه ۱۹۸۵) نقل شده است.

دیوان عالی آمریکا دادخواست ۳۵ میلیارد دلاری ایران را رد کرد

تقاضای جمهوری اسلامی ایران جهت ضبط ۳۵ میلیارد دلاری که توسط شاه معدوم از ایران دزدیده شده است روز دوشنبه از سوی دیوان عالی آمریکا رد شد.

به گزارش آسوشیتدپرس از واشنگتن دیوان عالی آمریکا بدون هیچگونه اظهار نظری حکم یک دادگاه پائین تر این کشور را که دادخواهی علیه محمدرضا پهلوی و همسرش فرح دیبا را رد کرده بود، مورد تأیید قرار داد.

دادگاه استیناف آمریکا ۵ ژوئیه (۱۵ تیر ماه) اعلام کرد: دولت ایران نمی تواند دعوی خود را در دادگاه های نیویورک مطرح سازد حتی اگر احتمالا هیچگونه محکمه دیگری در دسترس نباشد.

دولت آمریکا همچنین موافقت کرده بود که ثروت های شاه در آمریکا را مسدود و به اطلاع تمامی دادگاه های این کشور برساند که دولت ایران از حق قانونی برای تعقیب قرار دادن این مسئله برخوردار است.

در دادخواست دولت ایران شاه متهم شده است که این ۳۵ میلیارد دلار را از بیت المال دزدیده و علاوه بر این مبلغ ۲۰ میلیارد دلار دیگر به عنوان دریافت خسارت عنوان گردیده است.

کسانی که وارد سپاه شدند همگی برای خدا و برای انجام وظایف انسانی و اسلامی به این راه قدم نهادند

نمایندگان حضرت امام به اتفاق فرماندهان پایگاه ها، تیپ ها و لشکرها و مسئولین واحدهای منطقه مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، عصر دیروز (سه شنبه) با حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی دیدار کردند. در این دیدار آقای رفسنجانی طی سخنان مبسوطی گفت: کسانی که وارد سپاه شدند، همگی برای خدا و برای انجام وظایف انسانی و اسلامی به این راه قدم نهادند و خلوص و معرفت و قرب به خداوند در کسانی که با این انگیزه وارد سپاه شدند، همواره رو به فزونی است.

من از روزهای اول با سپاه از فرماندهان گفته تا افراد ساده مانوس بوده ام و می دانم در سپاه افرادی هستند که کمتر نظیرشان وجود دارد. شما موفق شدید در پیکار با عراقی ها و دشمنان داخلی قدرت ایمان و خلوص خویش را نشان بدهید.

۲ کشتی در خلیج فارس مورد حمله قرار گرفت

به گفته منابع کشتیرانی در منامه یک کشتی موسوم به «هانلیم» دیروز ساعت (۹ به وقت جی ام-تی) و ۱۲/۳۰ به وقت تهران در یک ارتباط رادیویی گزارش داد که توسط یک موشک از فاصله ای از جزیره لاوان در بخش مرکزی آب های خلیج فارس مورد حمله قرار گرفته است.

از سوی دیگر رژیم عراق روز گذشته ادعا کرد که هواپیماهای این کشور به دو هدف بزرگ دریایی در خلیج فارس حمله کرده اند، اما منابع مستقر تاکنون تنها حمله به یک کشتی نفتکش به نام «توپاز اکسپرس» را در بعدازظهر روز گذشته مورد تأیید قرار داده اند.

گزارش خبرگزاری فرانسه از منابع دریایی بحرین حاکیست: حمله مذکور در ساعت ۱۵ به وقت تهران به نفتکش «توپاز اکسپرس» صورت گرفته است.

قاب امروز



شب زنده داری مردم رشت یکی از جذاب ترین و بیژگی های این شهر است - عکس: سعید نیک پور

سرایه

اگر چه خاک کند کشته از نظر پنهان ز کشتگان تو شد خاک سر به سر پنهان همیشه محو پریخانه سلیمان است سری که شد ز خیال تو زیر پر پنهان صائب تبریزی

پند بزرگان

از دیروز بیاموز، برای امروز زندگی کن و امید به فردا داشته باش. آلبرت اینشتین با حقیقت و با ایمان به آن چیزی که روی صحنه انجام می دهد در تماشاگر نفوذ کنی. استانیسلاوسکی

امروز در تاریخ

واکنش پادشاه ایران به ادعای صلح امپراتور روم

نهم ژانویه سال ۲۹۳ میلادی، نرسی پسر شاپور یکم در پاسخ پیام امپراتور وقت روم که در آن تأکید کرده بود این کشور سر جنگ ندارد و جنگ های روم با دیگران به خاطر برقراری یک صلح پایدار است که در تاریخ به «صلح رومی» معروف شده، به او نوشت تا تعبیر صلح چنین باشد که امپراتور روم بیان کرده است، صلحی وجود نخواهد داشت.

اجرای اساسنامه شورای عالی فرهنگ

۱۸ دی ماه ۱۳۳۱، دکتر مصدق اساسنامه تازه شورای عالی فرهنگ، مرکب از ۱۶ عضو که هشت نفرشان انتخابی بودند و نباید کمتر از ۴۰ سال سن و ده سال تجربه در امور فرهنگی داشته باشند را امضا کرد و دستور اجرای آن را داد. طبق اساسنامه، این شورا به منظور نظارت بر همه شئون فرهنگی کشور، توسعه امور فرهنگی، تجلیل و محافظت از مفاخر ملی و حمایت از آنان که خدمات فرهنگی می کنند (ادیبان، دانشمندان، اندیشمندان، اهل قلم و فرهنگیان)، اهتمام در تهذیب اخلاق و ... به وجود می آمد.

تظاهرات مردم قم علیه شاه

پیاییزی و تظاهرات طلاب و مدرسان مدارس علوم دینی قم علیه سلطنت و فساد دولتی و سلطه پذیری که از غروب ۱۷ دی ماه سال ۵۶ آغاز شده بود، ۱۹ دی ماه به اوج خود رسید. تظاهرات طلاب با شعارهای تند، روز ۱۹ دی ماه به اوج رسید و ۶ کشته و ۹ زخمی داشت. با این تظاهرات، جرقه انقلاب زده شد که ۱۱ ماه و ۵ روز بعد به پیروزی رسید و نظام حکومتی تغییر یافت.

www.iranianshistoryonthistoday.com

۴۰۱۲

سودوکو

۷	۹		۲		۸
	۸	۵	۳	۴	
	۴		۸		
۹				۶	
	۳	۹	۱	۸	
	۸				۳
		۴		۳	
	۶	۳	۹	۱	
۸		۱	۵	۷	

غلامحسین باغبان

طراح جدول

۴۰۱۱

پاسخ

۵	۴	۷	۳	۲	۸	۹	۱	۶
۹	۱	۶	۵	۴	۷	۳	۲	۸
۳	۲	۸	۹	۱	۶	۵	۴	۷
۷	۵	۴	۸	۶	۳	۲	۹	۱
۲	۳	۹	۷	۵	۱	۸	۶	۴
۸	۶	۱	۴	۹	۲	۷	۵	۳
۱	۷	۵	۲	۸	۴	۶	۳	۹
۴	۹	۳	۶	۷	۵	۱	۸	۲
۶	۸	۲	۱	۳	۹	۴	۷	۵

۶۵۲۵

شرح لغت

م	نوعی خرمای خشک	کج و مایل	منصح خارجی	م	نوعی خرمای خشک	کج و مایل	منصح خارجی	م	نوعی خرمای خشک	کج و مایل	منصح خارجی
دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها	دندان ها
نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه	نظریه
بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول	بهره پول
بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!	بت آسمان جل!
رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی	رسوایی
ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب	ب
پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی	پستیچی
تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان	تالوده ساختمان
قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور	قوم غیور
متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک	متحرک
شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص	شخص
عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان	عیادتگاه مسخیان
بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف	بارچه لطیف
لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت	لطافت

پاسخ ۶۵۲۴